

امرای ارتش و فرماندهان نیروهای مسلح که مسئولیت حفظ امنیت و استقلال کشور و تمامیت سرزمین ایران را به عهده داشتند با پیچیده ترین اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران روبرو و مواجه با مخالفت تمام طبقات ملت ایران بودند، و همانطور که بارها در شورای فرماندهان نیروهای مسلح مورد بحث و بررسی قرار گرفته، این مخالفین هم میهنان ارتشیان بودند و فرماندهان ارتش موظف بودند در چنین اوضاع و احوال، وظیفه ملی و نظامی خود را انجام بدهند. همچنین اگر آقای سنجابی و همکارانش صادقانه و بیطرفانه وضعیت آنروز کشور و ارتش را مورد بررسی قرار دهند ملاحظه خواهند کرد که امرای ارتش به هیچوجه «سردرگم» نبودند بلکه واقعاً به ملت ایران و سرنوشت کشور علاقمند بودند و مسائل حیاتی مملکت را با در نظر گرفتن نهایت وطن پرستی و ملت دوستی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار میدادند، بطوری که وقتی در اثر فعالیت های پنهانی بختیار و ژنرال هایزر و همکاران آقای سنجابی که خودش آنرا در صفحه ۳۱۹ خاطراتش ذکر می کند در برابر ترمرد مسلحانه نیروی هوایی و اغتشاش در یگان های ارتش قرار می گیرند، در آخرین شورا فرماندهان به منظور جلوگیری از جنگ داخلی و انهدام کامل نیروها بدون «سردرگمی» به اتفاق آراء بیطرفی ارتش در مناقشات سیاسی را تصویب و پشتیبانی خود را از خواسته های ملت بیان میکنند.

در اینجا توضیح این نکته ضرورت دارد: در آن زمان برای ارتش سه راه حل بیشتر وجود نداشت: راه حل یکم مقابله با شدت عمل با مردم که نتیجه اش خونریزی فوق العاده جنگ داخلی و برادر کشی و مداخله قشون خارجی بود؛ که نه اعلیحضرت، نه شورای سلطنت، نه دولت ها شریف امامی، ارتشید از هاری و بختیار (و در نتیجه در تبعیت از سیاست دولت ها)، نه فرماندهان ارتش و ارتشیان با این راه حل موافق نبودند و همگان خواستار راه حل سیاسی بودند که آقای بختیار آنرا از ابتدای تشکیل دولت وعده میداد. راه حل دوم، همبستگی با خمینی بود که

هیچیک از مقامات مذکور با این راه حل نیز موافق نبودند. راه حل سوم بیطرفی ارتش در مناقشات سیاسی بود که فرماندهان و امرای ارتش به اتفاق آراء آنرا انتخاب کردند.

ثالثاً جای نهایت تعجب است که آقای سنجابی در اینجا در باره ژنرال هایزر میگوید: «تا اینکه هایزر ایران را ترک کرد و معلوم نشد که این افسراحمق مورد اعتماد کارتر چگونه آمد و چگونه رفت» و فراموش میکند که هایزر همان ژنرال هایزر است که جلوتر در صفحه ۳۱۹ خاطراتش گفته است که وی با همکاران خودش مانند آقایان بازرگان، ناصر میناچی و بهشتی ملاقات میکرده اند و مداخلات غیرقانونی و جاهلانه ای در امور داخلی ایران داشته و بطور مستمر با عناصر انقلاب در ارتباط بوده است. و من نیز با ذکر دلایل و مدارک مسلم در کتاب «اسرار مأموریت ژنرال هایزر در بحران ایران» ثابت کرده ام کسی است که همانطور که آقای سنجابی میگوید با کمک همکاران وی و به اجرا گذاشتن همان «تعلیمات مقامات امریکائی» سبب به قدرت رسیدن خمینی در ایران شده است، تا خمینی دولت موقت بازرگان را تشکیل بدهد و آقای سنجابی نیز وزیر امور خارجه خمینی بشود!

به هر تقدیر آنچه آقای سنجابی صراحتاً میگوید اینست که همکارانش دیگر او را در مذاکرات خود دخالت نداده اند. پس مسلم میشود که وی از مذاکرات و فعالیت ها و وقایع آن زمان اطلاع صحیحی ندارد و در نتیجه اظهاراتش ناشی از حدسیات، گفته ها و شنیده ها و شایعات است که البته نمی تواند ارزش تاریخی داشته باشد.

* تیمسار، اگر شما می گوئید که ژنرال هایزر در تصمیمات ارتش آنقدر که خودش میگوید نفوذ و اهمیت نداشت، چطور همه چیز مطابق میل او انجام شد و ارتش از هم پاشید؟

- من هیچوقت نگفته ام که ژنرال هایزر در ارتش نفوذ نداشت، من آنچه گفته ام و میگویم اینست که هایزر نتوانست در تصمیمات من و

فرماندهان نفوذ کند. در مورد من موضوع را خود هایزر صراحتاً اقرار کرده است، بدین ترتیب که وقتی من به منظور جلوگیری از آمدن خمینی به ایران تصمیم گرفتم استعفاء بدهم، ژنرال هایزر تلاش کرد مرا منصرف کند ولی موفق نشد و در صفحه ۱۵۹ کتابش در این مورد چنین میگوید: «با تأییدی که دیگران هم میکردند به قره باغی گفتم تمامی افراد علاقه دارند او رهبری کارها را به عهده داشته باشد، با تمام این احوال مطمئن نبودم روی او تأثیری میگذارم. قره باغی بسیار تلخ و خشک بود و اکثراً از خود نشان نمیداد.»

اضافه می کنم در سایر موارد هم وضع من در برابر هایزر به همین منوال بود. در باره فرماندهان نیز بطوری که آنها عملاً نشان دادند با وجود اینکه میدانستند رئیس سیا در ایران بدقت سبهد بدره ای رفته و پیشنهاد کرده که وی با خمینی ملاقات نماید و همچنین سبهد بدره ای به آنها گفته بود که مستشار نیروی زمینی و سایرین علاقمند هستند ارتش با خمینی اعلام همبستگی نماید، ولی در شورای عالی فرماندهان با در نظر گرفتن مصالح ملی و مملکتی متفقاً بیطرفی ارتش را تصویب نمودند.

و اما در مورد نفوذ ژنرال هایزر و یا در حقیقت نفوذ مستشاران امریکائی در ارتش. بطوری که اطلاع دارید مستشاران امریکائی از سال ۱۳۲۶ بوسیله وزارت جنگ استخدام شده بودند و علاوه بر ژنرال گست رئیس اداره مستشاری در ستاد بزرگ در رده نیروهای سه گانه یک ژنرال و در رده های پائین تر به ترتیب افسران ارشد و جزء و درجه داران بودند که با فرماندهان و پرسنل ارتش در امور آموزشی، عملیاتی، لجستیکی و نگهداری و غیره همکاری میکردند و در نتیجه خود به خود در بین ارتشیان نفوذ هم داشتند و بشرحی که در کتاب حقایق بحران نوشته ام، فرماندهان نیروها در کمیته بحران اظهار می کردند که روسای مستشاری نیروها به آنها توصیه هائی در مورد پشتیبانی از آقای بختیار مینمایند و یا اینکه بطوری که گفتم رئیس مستشاری نیروی زمینی به سبهد بدره ای

پیشنهاد ملاقات با خمینی رانموده بود. ضمناً نفوذ مستشاران امریکائی که تعداد آنها در نیروی هوائی فوق العاده زیاد بود، در پرسنل نیروی هوائی بیش از سایر نیروها و کاملاً محسوس و مشخص بود بطوری که عملاً هم دیده شد اعتصابات و شرکت پرسنل ارتش در تظاهرات ابتدا از پرسنل نیروی هوائی شروع و سپس به نیروی دریائی و زمینی و بخصوص به یگان هوانیروز سرایت کرد و بجائی رسید که پرسنل نیروی هوائی بطور دسته جمعی و علنی در روز ۱۹ بهمن ماه ۵۷ در مدرسه رفاه با خمینی اعلام همبستگی نمودند و عکس آنها در روزنامه ها منتشر گردید. البته این جریانات در مرحله آخر و روزهای پایانی بحران بود.

و اما اینکه گفتید ارتش چطور از هم پاشید. این علل خیلی زیادی داشت که من آنرا در هر دو کتابم شرح داده ام و علت اصلی آن ضعیف شدن روحیه ارتشیان و اعتقادات مذهبی بود. مقدمات آن از جلوتر و شاید بشود گفت از روز ترور سرلشگر شهیر مطلق فرمانده لشکر مشهد در مراسم صبحگاه لشکر بوسیله یک سرباز مذهبی ظاهر گردید که خوشبختانه به ثمر نرسید.

این حادثه مدتی پیش از تشکیل دولت آقای شریف امامی بود. از جریان واقعه روز جمعه ۱۷ شهریور این تزلزل روحی ارتشیان شروع به سرعت گرفتن کرد و به ترتیب با راه پیمائی های تاسوعا و عاشورا و بخصوص کشت و کشتار در ناهارخوری گارد شاهنشاهی در سربازخانه لویزان و سایر رویدادها مانند شکست دولت نظامی و بالاخره فرار ارتشبد اویسی فرماندار نظامی تهران و خروج ارتشبد ازهاری از کشور شدت پیدا کرد. نتیجه این وضع، فرار و غیبت افسران، درجه داران و سربازان وظیفه و بخصوص گارد داوطلب از سربازخانه ها بود. تا اینکه دولت آقای بختیار تشکیل شد، ژنرال هایزر مخفیانه به ایران آمد و فعالیت ها محرمانه و همکاری های این دو نفر شروع گردید که امروزه کاملاً مسلم شده و من در کتاب «اسرار مأموریت ژنرال هایزر» با ذکر دلایل و مدارک این

هم آهنگی و همکاری آنها را ثابت کرده ام. که چگونه با خروج اعلیحضرت از کشور و آوردن خمینی به ایران و سایر اقداماتشان روحیه نیروهای مسلح را بکلی تخریب کردند. فعالیت های پنهانی آنها که توأم با جنگ های روانی و تبلیغات مذهبی مخالفین و آخوندها صورت میگرفت، انضباط یگان ها را بکلی متزلزل نمود بطوری که تعداد فراریان ارتش روزانه به ۱۵۰۰ نفر هم رسید. آثار فعالیت های مخفیانه آنها بعد از خروج ژنرال هایزر از ایران بصورت قیام مسلحانه نیروی هوایی علیه دولت و ارتش ظاهر گردید، و بالاخره آقای بختیار باوجود قیام مسلحانه نیروی هوایی و اغتشاش مجاهدین و فدائیان در روز ۲۱ بهمن

۵۷ در تهران با اقداماتی مانند: اجازه ندادن به فرماندار نظامی که از اغتشاشات و مسلح شدن مخالفین در مساجد جلوگیری نماید، یا گفتن اینکه لازمست در قانون اساسی تغییراتی داده شود و یا اظهار اینکه نباید با تظاهر کنندگان با خشونت رفتار کنیم بلکه باید به آنها به صورت برادر نگاه کنیم، و همچنین تکذیب کودتا و حمله به محل اقامت خمینی و تأیید منزل خمینی بشدت محافظت میشود و دست آخر دادن دستور صدور اعلامیه شماره ۴۳ حکومت نظامی دایر به اینکه یگانهای مأمور به فرمانداری نظامی شبانه به سرباز خانه های خود مراجعت کنند، با ایجاد هرج و مرج در سربازخانه ها مقدمات آخرین مرحله ازهم پاشیدگی ارتش را فراهم کرد!

* تیمسار از اینکه در روزهای آخر دیگر نمی شد جلوی انقلاب را گرفت صحبت می کنید، می گوئید که در جلسه شورای عالی ارتش هم همه موافق بودند که دیگر خیلی دیر شده است ممکن است بفرمائید از چه زمان «دیگر دیر شده بود» به عبارت دیگر تا چه هنگام جلوگیری از شورش هایی که منجر به فاجعه به قدرت رسیدن خمینی و انهدام شیرازه های مملکت شد امکان پذیر بود؟

- اگر فرودگاه های کشور که بنا به تصمیم شورای امنیت ملی

کشور بسته شده بود همانطور بسته می ماند و آقای بختیار همکاری های مخفیانه با ژنرال هایزر و مخالفین رژیم و شورای انقلاب نداشت و از آمدن خمینی به ایران جلوگیری میشد، این امکان وجود داشت. ولی پس از ورود خمینی به ایران جلوگیری غیرممکن بود و همانطور که گفتم به خونریزی بیهوده و جنگ داخلی و مداخله قشون خارجی منجر میگردید. ضمناً باید بگویم که آقای بختیار بدون اطلاع شورای سلطنت و بدون اجازه شورای امنیت ملی کشور فرودگاه ها را باز اعلام کرد!

* نظر تیمسار در مورد کتاب مثل برف آب خواهیم شد چیست؟ مقصودم کتابی است که رژیم جمهوری اسلامی از مذاکرات فرماندهان ارتش چاپ کرده است.

- متن کتاب یعنی اظهارات فرماندهان در شوراها که از نوارهای ستاد بزرگ ارتشتاران پیاده شد، بغیر از مقدمه و مطالبی که بعنوان توضیحات به آن اضافه گردید، صحیح است. ولی همانطور که خود شما طی مقاله جامعی که در کیهان چاپ لندن سانسور آخوندها را تشریح کرده بودید، قطعاً مانند کتاب «حقایق در باره بحران ایران» این هم سانسور شده و مطالبی حذف گردیده است. آنچه مسلماً حذف شده مذاکرات یکی از جلسات شورای فرماندهان است بدین شرح که بعد از آنکه موفق شدم بمنظور جلوگیری از آمدن خمینی با توسل به استعفاء در شورای امنیت ملی کشور، بسته شدن فرودگاهها را به تصویب شورا برسانم، بلافاصله بعد از خاتمه شورای امنیت ملی و قبل از اینکه جریان بسته شده فرودگاه ها از رادیو و تلویزیون پخش شود، به منظور بالا بردن روحیه پرسنل نیروهای مسلح، فرماندهان را به شورا دعوت کردم، خبر بسته شدن فرودگاه را ابلاغ نمودم و خواستم که فوری به تمام پرسنل ابلاغ گردد که از آمدن خمینی جلوگیری میشود و به ایران نخواهد آمد. و اضافه کردم که آقای بختیار هم اظهار می کند با مخالفین که از دوستانش هستند مشغول مذاکره میباشد و مطمئن است که بزودی توافق حاصل می

شود و به اعتصابات و تظاهرات خاتمه داده خواهد شد. ضمناً بطوری که در کتاب «حقایق بحران» نوشته ام در پایان همین جلسه شورا بود که سپهبد بخشی آذر رئیس اداره پنجم ستاد بزرگ ارتشتاران توسط ارتشبد طوفانیان برای من پیغام فرستاده بود که به ارتشبد قره باغی بگوئید جلوگیری از آمدن خمینی مصلحت نیست، از این کار خودداری کنند و اجازه داده شود که خمینی به ایران بیاید. من از این پیغام متعجب شدم و با سپهبد مقدم که قبلاً رئیس اداره دوم بود موضوع را در میان گذاشتم. او جواب داد ممکن است او (بخشی آذر) هم مانند بعضی از امراء با مخالفین در تماس باشد. وقتی دید من نگران شدم، گفت باید یادآوری کنم این است که سپهبد بخشی آذر همان امیری است که ژنرال هایزر در کتابش از وی تحسین کرده و می گوید «من او را خوب می شناسم افسر درستی بود و با فرماندهان نیروها خوب نبود.» و این اقرار هایزر یکی دیگر از دلایلی است که خود او هم با فرماندهان نیروها خوب نبوده است.

* تیمسار، شما در سخنان خود، بسیار بر روی همکاری عده زیادی از امرای ارتش با مخالفان و انقلابیون تکیه می کنید. در کتاب هایتان هم اسم گروهی از آنها را که از گذشته های دورتر یا در ماه ها و روزهای آخر به عنوان کسانی که با شمنان رژیم در تماس بوده اند برده اید، مثل دریادار مجیدی یا همین سپهبد بخشی آذر و... آخر چطور ممکن است این تعداد افسر ارشد و امیر مخالف و در ارتباط با سردمداران انقلاب، به رده ای بالا و فرماندهی ارتش شاهنشاهی رسیده باشند؟

- میدانید که من از اردیبهشت سال ۱۳۵۳ از ارتش دور و فرمانده ژاندارمری کشور بودم، بعد هم که وزیر کشور شدم. و پس از استعفای دولت ارتشبد ازهارای به سمت ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران منصوب گردیدم که مدتش بیش از ۳۸ روز نبود، آنهم بعد از تشدید بحران کشور و ارتش. بهرحال بطوری که در کتاب «حقایق بحران» به این موضوع اشاره

کرده ام، بعد از شروع بکار در ستاد بزرگ ضمن بررسی علل ضعف روحیه ارتشیان و همچنین فرار پرسنل بخصوص پرسنل داوطلب با فرماندهان نیرو متوجه شدم که ضد اطلاعات ارتش تمام توجهش به نفوذ کمونیست ها و مارکسیست های اسلامی در سازمان های ارتش بوده و به نفوذ سایر گروه های مخالف در ارتش اعتنایی نداشته و در نتیجه فرماندهان را در جریان نگذاشته است. وقتی موضوع را با سپهبد مقدم که قبل از ریاست ساواک رئیس اداره دوم و مسئول امر بود مطرح کردم جواب داد بلی تعدادی از افسران و حتی بین امراء هستند کسانی که با مخالفین تماس هائی دارند. گفتم پس چطور به موضع اقدام نکرده اید؟ جواب داد همه را به موقع به عرض اعلیحضرت رسانیده ام، فرموده اند که ضد اطلاعات مراقب آنها باشد، و او اضافه کرد حالا هم زمانی نیست که بشود کاری کرد، تیمسار مطمئن باشید ضد اطلاعات مراقب آنهاست. البته در مورد کسانی مثل دریادار مجیدی و سپهبد بخشی آذر روسای ضد اطلاعات نیروی دریائی و ستاد بزرگ نیز مسئول هستند.

* اگر آنطور که می گوئید دولت بختیار به سوی سازش می رفت، هنگامی که ارتش متوجه شد دولت «بختیار» به سوی سازش با انقلابیون یا اعلام جمهوری می رود، آیا در رده های فرماندهی هرگز کسی یا شورائی به فکر دست گرفتن قدرت و اداره مملکت به وسیله حکومت نظامی نیفتاد؟

- اگر مذاکرات سری شوراهی فرماندهان در کتاب «مثل برف آب» خواهیم شد» که بهترین مدرک مسلم تاریخ وقایع بحران ۵۷ ایران میباشد بدقت بررسی شود، بخوبی روشن می شود که هیچوقت چنین فکری در بین فرماندهان نبوده است. ضمناً بطوری که در کتاب حقایق بحران مفصلاً تشریح کرده ام، آقای بختیار در تمام مدت، ملاقات ها و تماس های خودش را با مخالفین مانند آقایان بازرگان، مطهری، بهشتی، طالقانی و غیره بیان میکرد و مخفی نمی کرد تا مورد سوء ظن قرار بگیرد، و

وعده میداد که مشغول مذاکره و پیدا کردن راه حل سیاسی است. همه فرماندهان هم اطلاع داشتند. البته دستور اعلیحضرت هم همین بود. دولت های شریف امامی و ازهارای و همچنین شورای سلطنت هم دنبال همین راه حل سیاسی بودند. علاوه بر خود آقای بختیار، سپهد مقدم هم در کمیته بحران به ما میگفت که نخست وزیر مرتباً با مخالفین ملاقات و مذاکره می کند، ولی تا روز آخر تا آنجا که من اطلاع داشتم، هیچیک از فرماندهان از فعالیت های مخفیانه و سازش وی با شورای انقلاب اطلاع نداشت. در مورد جمهوری و یا رفراندوم هم آقای بختیار قبلاً گفته بود که این حرفها را فقط به منظور ساکت کردن مردم می گوید. در حقیقت بعد از آنکه آقای بختیار در روز ۲۱ بهمن ۵۷ در مجلس سنا در مورد تغییر اساسی صحبت کرد و آنرا چند نفر از تیمساران مانند سپهد معصومی نائینی و سپهد خلعت بری در جلسه شورای فرماندهان روز ۲۲ بهمن عنوان کردند، برای امراء مسلم شد که آقای بختیار هم مانند دوستانش بفکر تغییر رژیم و اعلام جمهوری بوده است و سپهد حاتم جانشین ستاد بزرگ ارتشتاران در این مورد چنین گفت:

«بطوری که تیمساران ملاحظه می کنید با توجه به آخرین وضعیت خصوصی یگان ها که فرماندهان نیرو تشریح کردند بعلی که همه میدانیم، ارتش در موقعیت خاصی قرار گرفته است که نیروها بنا به اظهار فرماندهانشان قادر به انجام عملی نمی باشند. از طرف دیگر اعلیحضرت تشریف برده اند و بنا به اظهار نخست وزیر مراجعت نمی کنند. ماهها است که امور کشور تعطیل است. آیت الله خمینی خواهان جمهوری اسلامی است، تمام ملت ایران هم عملاً در این مدت نشان داده اند که پشتیبان ایشان و خواستار جمهوری اسلامی هستند. آقای بختیار هم با توجه به اظهارتش در مجلسین و حتی اظهارات دیروز در مجلس سنا، همچنین مصاحبه هایش می خواهد جمهوری اعلان کند ولی طرفداری در بین مردم ندارد. آنچه که به نظر میرسد اختلاف در اینست که اعلام جمهوری

در کشور بوسیله کی و چگونه صورت بگیرد. پیشنهاد من اینست که در این مناقشه سیاسی ارتش خود را کنار بکشد و بیطرفی اعلام کند.» و بهمین دلیل بود که امراء از پیشنهاد سپهبد حاتم استقبال نمودند.

* انتظار شما از صدور اعلامیه بیطرفی ارتش چه بود؟ مسلم بود که انقلابیون ارتش را به حال خود نخواهند گذاشت...

لازمست بگویم که شورای فرماندهان روز ۲۲ بهمین به هیچوجه به منظور اعلام بیطرفی ارتش تشکیل نگردیده بود و بیطرفی ارتش با بررسی و طرح قبلی صورت نگرفته است تا جریانات بعدی آن نیز مورد بررسی قرار گرفته باشد، بلکه پس از مراجعت شبانه یگان های مأمور به فرمانداری نظامی با بی نظمی به سرباز خانه ها و ایجاد هرج و مرج در پادگان ها که بعداً معلوم شد در اجرای اعلامیه شماره ۴۳ فرمانداری نظامی که به دستور آقای بختیار صادر شده صورت گرفته، و همچنین کشته شدن سرلشکر ریاحی فرمانده لشکر گارد و قطع شدن ارتباط نیروی زمینی با ستاد بزرگ، من دستور تشکیل شورای ستادی را در ستاد بزرگ دادم، ولی به علت در جریان نبودن روسای ادارات ستاد بزرگ از آخرین وضعیت نیروها برای تشریح آن در شورای ستادی، سپهبد حاتم جانشین و سپهبد فیروزمند معاون ستاد بزرگ پیشنهاد تشکیل شورای فرماندهان را نمودند (روزنامه اطلاعات شماره ۹،۱۵۹۹۱، ۹ آبانماه ۱۳۵۸). در شورای فرماندهان پس از تشریح وضعیت بحرانی کشور توسط سپهبد مقدم و وضعیت خصوصی نیروها مسلح به وسیله فرماندهان نیروها و روسای سازمانها و ادارات که شرح کامل آنرا در کتاب «حقایق بحران نوشته ام»، سپهبد حاتم بدون هیچگونه بررسی قبلی بیطرفی ارتش در مناقشات سیاسی را پیشنهاد کرد. فرماندهان نیز پس از بحث و بررسی آنرا تنها راه کار منطقی برای جلوگیری از خونریزی های بیهوده و جنگ داخلی و برادرکشی و حفظ تمامیت و وحدت نیروهای مسلح برای دفاع از کشور تشخیص دادند و در نتیجه به اتفاق آراء تصویب شد. چون فرماندهان

عجله داشتند که بیطرفی ارتش سریعاً اعلام شود، من به آقای بختیار تلفن کردم و او اجازه پخش آنرا از رادیو داد. فرماندهان معتقد بودند با اعلام بیطرفی ارتش حمله به سرپازخانه ها خاتمه پیدا خواهد کرد و از خونریزی بیهوده جلوگیری خواهد شد. باوجود این که تکلیف حفاظت سرپازخانه ها و پادگان ها برابر مقررات و آئین نامه ها و طرح های استحضاطی مربوطه روشن و معمولاً به عهده فرماندهان قرارگاهها بود و هیچگونه دستور جدیدی برای انجام و وظیفه عادی ضرورت نداشت، ولی من به منظور اطمینان بیشتر همانطور که سپهبد فیروزمند مسئول حفاظت ادارات و منطقه قصر ضمن دفاعیات خود در دادگاه اظهار کرده (روزنامه جمهوری اسلامی شماره ۶۹ چهارشنبه ۳۱ مردادماه ۱۳۵۸)، مجدداً دفاع از سرپازخانه ها را یاد آوری و تأکید کردم. در نتیجه اولاً انتظار داشتیم که با اعلام بیطرفی ارتش حمله به سرپازخانه ها قطع شود و مطمئن بودیم در صورتی که تجاوزاتی هم از طرف بعضی از عناصر مشکوک صورت بگیرد مسئولین حفاظت سرپازخانه ها برابر وظیفه و دستورات مؤکد از ورود غیر نظامیان جلوگیری خواهند نمود.

ثانیاً فرماندهان، همانطور که سپهبد ربیعی ضمن دفاعیات خود در دادگاه گفته، اطلاع داشتند که من بعد از ظهر با حضور آقایان بختیار و بازرگان جلسه ای برای پیدا کردن راه سیاسی برای مشکل مملکت داریم، بنابراین فکر میکردیم که از یک طرف آقای بختیار می گوید دنبال راه حل سیاسی است و محل های خالی را در دولت برای آقای بازرگان و همکاران ایشان خالی گذاشته، و از طرف دیگر آقای مهندس جفرودی از طرف آقایان بختیار و بازرگان اطمینان می داد که با حضور رئیس ستاد بزرگ آن دو نفر حتماً به توافق خواهند رسید. در نتیجه انتظار میرفت که دولت موقت بازرگان در دولت بختیار ادغام و به این ترتیب مشکل مملکت حل شود، ولی وقتی با سپهبد مقدم وارد منزل آقای جفرودی شدیم، با وجود این که آقای بختیار در مذاکرات تلفنی خود با من ضمن

اظهار اینکه اجازه پخش اعلامیه بیطرفی ارتش را می دهد مجدداً ملاقات بعد از ظهر را تأیید کرده بود، متأسفانه آقای جفرودی گفت که آقای بختیار نیامده و استعفانامه اش را فرستاده است! پس از مراجعت به دفتر سپهبد بدره ای در لویزان نیز، متأسفانه خبردار شدید برخلاف مقررات و دستورات، مسئولین حفاظت سربازخانه های نیروی زمینی و ادارات و ستاد بزرگ، به منظور جلوگیری از خونریزی، از تجاوزات و ورود غیر نظامیان به سازمان ها جلوگیری نکرده اند!

بطوریکه ملاحظه می کنید، هرچه در رویدادهای آن زمان ایران بیشتر دقت میشود، بهتر روشن میگردد که تمام این وقایع بحران ۱۳۵۷ ایران یعنی خروج اعلیحضرت از کشور، آمدن خمینی به ایران، ایجاد هرج و مرج در کشور و در ارتش، بقدرت رسیدن خمینی و بالاخره سقوط رژیم نتیجه همکاری های مخفیانه آقای بختیار با مخالفین و ژنرال هایزر و همکاری های مخفیانه آقای بختیار با مخالفین و ژنرال هایزر و همکاران وی در ایران است.

از، کیهان ۱۳۶۸

● و کتاب «گفتگوهای ارتشبد قره باغی» ۱۳۷۴

یک سند فرانسوی که برگردان آنرا می خوانید

جرج بال، هارولد براون و برژینسکی تصمیم گرفتند ژنرال هويزر را برای برپایی یک کودتا به تهران بفرستند که البته نامبرده میبایست علیه دولت شاپور بختیار و در جهت بقدرت رسیدن خمینی عمل کند. او خصوصاً در برانگیختن توده هایی از مردم تهران و توزیع ده هزار اسلحه خودکار میان آنان نقش مهمی ایفا کرد.

تشکیلات ارتش هدف مشخص خمینی برای حذف لائیک ها در ایران بود. نابودی افسران عالیرتبه ارتش که بهر حال بیشتر به مخالفان لائیک خمینی تمایل داشته اند مورد نظر شورای انقلاب قرار گرفت و بهرحال اخیراً آشکار و ثابت شده که چند ژنرال ارتش شاه در این توطئه مشارکت داشته اند. فینانشال تایمز نظر میدهد که ژنرال قره باغی رئیس ستاد ارتش ، همچنین معاون ساواک^۱ در پیروزی خمینی و کنترل کشور توسط او مؤثر بوده و تا این تاریخ^۲ از مشاوران خمینی هستند.

نظامیان فراری و پناهنده ایرانی میگویند که OTAN^۳ مستقیماً به خمینی یاری داده است. بدین ترتیب که ژنرال هويزر معاون فرماندهی OTAN توسط تشکیلات جیمی کارتر (رئیس جمهور وقت اتازونی) به

۱- منظور از معاون ساواک روشن نیست ولی اگر نظری به مقدم یا فردوست باشد بهرحال از واقعیت دور نیست.

۲- مربوط به اوائل حکومت اسلامی و ادامه فعالیت قره باغی و خصوصاً فردوست است.

۳- پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو).

ایران گسیل شد تا خنثی شدن ارتش در برابر انقلابیون را بیمه کند. بدین منظور هویزر و قره باغی همکاری تنگاتنگی داشتند. به گفته یک روزنامه نگار مطلع آمریکایی، هویزر بسیاری از ژنرال های ایرانی را فریفت و خصوصاً ربیعی فرمانده نیروی هوایی را به پشتیبانی از خمینی واداشت. بسیاری از این فریب خوردگان زیر رگبار گلوله جوخه های مسلح اسلامی جان باختند. بیش از ۱۳۰ تن به قتل رسیدند، ۲۰۰ نفر برکنار و باز نشسته شده و حدود یکصد نفر نیز به خارج از ایران پناهنده شدند.

در ابتدای ماه فوریه، قره باغی و هویزر مقابل اتحاد احتمالی بختیار و بازرگان قرار گرفتند. خود قره باغی که مستقیماً در جریان این مذاکرات بود بفراسست دریافت که این نزدیکی جدی شده و از این رو با همگامی ژنرال هویزر حادثه قصر فیروزه ۱ را سازمان داد که مقدمه ای برای گسترش شورش و طغیان و سرانجام پایان کار بختیار و اضمحلال خود ارتش بود.

هنگامیکه هواداران جوان و مسلح خمینی در جریان استیلا بر تهران بودند قره باغی در ارتباط نزدیک با هویزر به ارتشیان فرمان داد که در یادگانها بمانند و بدین ترتیب پیروزی خمینی قطعیت یافت و هنگامیکه قره باغی بالاخره بیطرفی ارتش را اعلام میکرد، هویزر ایران را ترک کرده و با آرامش تمام در مرکز خود در OTAN (بروکسل) بسر میبرد.^۲

۱- درباره حادثه قصر فیروزه اطلاع چندانی نداریم و شاید منظور حادثه لویزان باشد.

۲- این مختصر بخشی از یک جزوه چهل برگی است که از سوی Le Republican Lorrain در ۲ دسامبر ۱۹۷۹، شماره ۲۰، جلد پنجم و در مجموعه زیر بطبع رسیده است:

تیمسار قره باغی و بازجوئی از رحیمی

درباره آخرین رئیس ستاد ارتش شاه، که نامش در تاریخ ارتش ایران، به عنوان کسی که در اوج انقلاب ایران با اعلام بیطرفی ارتش سقوط رژیم را قطعی کرد و به داستان ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی؛ خاتمه داد. ماندنی است. از روز ۲۲ بهمن انواع شایعات به گوش خورده است به ویژه که بختیار در آخرین روزهای نخست وزیری خود از ارتباط پاره پی از رهبران ارتش با مذهبیین و انقلابیون یاد می کرد که الزاماً نظرش به قره باغی بود. از سوئی او آدریابجانی بود و می گویند نسبت دوری با یکی از مراجع بزرگ تقلید دارد، در عین حال با بازرگان نزدیکش می دانند.

اما ناپدید شدن او از نظرها درحالی که همه می دانند ۲۱ بهمن نیز در تهران بود، به شایعات دامن زد. در همان روزها، بعضی ها از قول تیمسار معدوم رحیمی، فرماندار نظامی دوم تهران و حومه پیش از اعدام نقل قول کردند که گفته: قره باغی از من بازجوئی می کرد. این سخن را بعداً از قول هویدا تأیید کردند؛ هفته گذشته بر این همه اضافه شد: عاملی تهرانی در حاشیه کتابی که در آخرین روزهای زندگیش می خوانده، نوشته قره باغی از من بازجوئی می کرد.

از همه این شایعات نتیجه می گیریم قره باغی در تهران است. از آن مهمتر حکومت از احوال او باخبر است، یعنی او با امان گرفتن بر سر جان خود ارتش را تسلیم کرده است.

بهرحال هرکس خبری از او دارد، ما را هم در جریان بگذارد.

● جمعه ۱۵ تیرماه ۱۳۵۸ - شماره ۲۴

قره باغی و شورای انقلاب اسلامی

"دیر یا زود روشن خواهد شد که قدرت های غرب در کنفرانس گوادلوپ (۵ و ۶ ژانویه ۱۹۷۹) برای رها کردن و کناره گیری از شاه همداستان شدند. شواهدی براین مدعا وجود دارد. خود شاه در آخرین هفته های قدرت علایم پریشان کننده هماهنگی را دریافت. اصرار سفیر امریکا به شاه برای ترک موقت کشور خود نشانه ای هشدار دهنده بود. سیروس وانس نیز در ۱۱ ژانویه و قبل از اعلان رسمی خروج شاه این موضوع را آشکارا اعلان کرد. همینطور مأموریت عجیب ژنرال روبرت هویزر که شاه در کتاب خود بدان اشاره میکند. این ژنرال در اوائل ژانویه در مأموریتی پنهانی در فرودگاهی که مورد استفاده نیروی هوایی امریکا در ایران بود پیاده میشود. هویزر در آن هنگام معاون نیروهای هوایر امریکا در اروپا بود و مأموریت اجرای سریع برنامه ای را داشت که نتایج آن را امروزه می بینیم. تخمین زده میشود که رژیم شاه آخرین نفس ها را میکشد و قدرت دیر یا زود در اختیار خمینی قرار خواهد گرفت.

* این مقاله در سال ۱۹۸۲ توسط Raymond Darolle ویراستارفرانسوی کتاب "پاسخ به تاریخ" نوشته محمد رضا شاه پهلوی نوشته شده است. او آخرین روزنامه نگاری بود که در مکزیک با شاه گفتگو و دیدار داشت.

تشکیلات کارتر رها کردن متحد قدیمی خود در این منطقه از جهان و آماده کردن ایران برای رهبر جدید را واقع گرایانه تشخیص داد. تغییر روش امریکایی ها خصوصاً هنگامی که بیانات مدح آمیز کارتر به شاه در ۳۱ دسامبر ۱۹۷۹ بیاد آوریم عجیب و ناهماهنگ می نماید. کارتر گفته بود: "از حیث امنیت جمعی هیچ کشوری به اندازه ایران به ما نزدیک نیست و دوستی و احترام عمیق شخصی که نسبت به شاه دارم در میان روابطم با دیگران ممتاز است".

ژنرال هایزر به ایران آمده و منظور این بار اونیز میتوانست امری عادی باشد ولی این بار سفر اونیمه پنهانی بود. شاه و بختیار و همچنین فرماندهان ارتش از آن بی خبر بودند.

شاه پس از چند روزها تعجب و نگرانی از حضور اینچنانی هویزر در تهران باخبر میشود. شگفتی او وقتی افزایش می یابد که دو روز قبل از ترک تهران ژنرال قره باغی رئیس ستاد ارتش باو گفت ژنرال هویزر او را به دیدار و گفتگو بازرگان تشویق کرده است.

گفتگو انجام شد. دست کم یکی از سه نفر شرکت کننده در این ملاقات میتواند چند و چون این مذاکره را فاش کند. ولی آشکار است که با پشت گرمی از نقش هویزر، قره باغی و بازرگان برای خنثی کردن ارتش به توافق رسیدند. این مرحله مشکل ترین و غیر مطمئن ترین بخش برنامه امریکاییها بود.

دنبالاً وقایع نشان داد که امریکاییها شاید بیش از حد به نقش بازرگان بها داده بودند. بازرگان صرفاً ریاست کمیته دفاع حقوق بشر را بعهده داشت و چند هفته ای درگیر فعالیت های پرتب و تاب بود. در این فاصله بازرگان برای دریافت دستورات خمینی سفرهایی به فرانسه (نوفل لو شاتو) کرده و برای دریافت ضمانت هایی که لازم تشخیص میداد چند بار به لندن هم رفته بود و در مجموع ملاقاتهایی نیز با ژنرال هویزر

داشت.

ژنرال قره باغی با اخذ اطمینان از اینکه رابط‌های جدید توافق‌ها را زیر پا نگذارند ضمن خیانت به فرمانده (شاه) و همقطاران نظامی اش بی‌درنگ وارد شورای انقلاب شد و بشکرانه این اقدامات جانش را نجات داد. او بدون دردسر در تهران بودتا اینکه در دسامبر گذشته به فرانسه آمدو تقاضای پناهندگی کرد. و بهرحال همه ژنرال‌ها و امرا و فرماندهان مهم زیر نظر او یکایک دستگیر و اعدام شدند. شاه در کتاب خود اشاره میکند که "زمان دادگاه‌های نمایشی قبل ازاعدام‌ها، ژنرال ربیعی فرمانده نیروی هوایی در مورد نقشی که ژنرال هویزر ایفا کرد، گفت: ژنرال هویزر شاه را مثل یک موش مرده بیرون انداخت".

مأخذ spectacle du monde. فرانسه-۱۹۸۲



- ترجمه فارسی این مقاله در شماره ۱۶ نشریه سهند (۱۳۷۹ شمسی) آمده است.

مهندس کاظم جفرودی

متأسفم که قره باغی چنین کتابی منتشر کرده است

سؤال: آقای جفرودی همانطور که میدانید ارتشبد عباس قره باغی کتابی با عنوان "حقایق درباره بحران ایران" چاپ و منتشر کرده است. هدف اعلام شده کتاب "بازگو کردن حقایق برای ثبت در تاریخ" است. ولی خواننده به آسانی تشخیص میدهد که نویسنده در سراسر این کتاب قطور تلاش کرده است که بار مسئولیت اعلامیه بیطرفی ارتش را از دوش خود بردارد و بردوش دیگران بگذارد.

پای کسانی را به میان می کشد که بسیاری از آنها دیگر قادر به گواهی دادن نیستند. اما در یکی از حساس ترین مقاطع زمانی بحران از شما اسم می برد و اظهار میکند که شما واسطه ملاقات بختیار و مهندس بازرگان در منزل خودتان بوده اید تا بختیار از نخست وزیری استعفا کند. شاید به کمک شما بتوانیم این قسمت از اظهارات قره باغی را مورد بررسی قرار بدهیم.

جواب: ملاحظه کنید در شرح وقایع بعد از ظهر یکشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ - در صفحه ۳۲۵ کتاب مینویسد که:

وقتی من به همراهی سپهبد مقدم به منزل آقای جفرودی رسیدیم ایشان اظهار داشت آقای بختیار استعفایش را نوشته و فرستاده ولی بعلم امنیتی در جلسه حاضر نشده است و همچنین با دعوت چند نفر دیگر بدون اطلاع من معلوم شد این جلسه با هماهنگی قبلی آقای بختیار بمنظور استعفای ایشان ترتیب داده شده. نه برای مذاکره.

و همین طور در صفحه ۴۸۲ مینویسد:

"با توجه به توضیحاتی که در قسمت استعفای آقای بختیار داده شد و همچنین اظهارات آقای جفرودی که به محض رسیدن به منزل ایشان ترتیب داده شده است".

و در همان صفحه می افزاید:

"با توجه در مطالبی که ذکر شد مسلم میشود که آقای بختیار نه تنها قبل از اتخاذ تصمیم بیطرفی ارتش (که حدود ساعت یک بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن صورت گرفت) بلکه اساساً صبح روز مذکور و قبل از تشکیل جلسه شورای فرماندهان مصمم به استعفا بوده است".

با توجه به اینکه مخالفان بختیار و روزنامه های آن موقع تهران که همگی مسحور و مجذوب وجود آقای خمینی و مشغول کارشکنی در کار دولت بودند در تمام مدت ۳۷ روز بطور مستمر و با شدت از سرسختی بختیار به ماندن در پست نخست وزیری انتقاد میکردند. ما به تحلیل دلائل ادعای ارتشبد قره باغی پرداختیم. همانطور که می بینید ادعای ایشان در مورد تصمیم استعفای دکتر بختیار بر پا به دو دلیل قرار دارد:

- ۱- به دلیل "توضیحاتی که در قسمت استعفای بختیار داده شد".

- ۲- به دلیل "اظهارات آقای جفرودی"

مستندات آن فصلی که در کتاب ارتشبد قره باغی با عنوان "اسرار استعفای بختیار" به این موضوع اختصاص یافته براساس نوشته های روزنامه های کیهان و اطلاعات بشرح زیر است:

محافل دیپلماتیک خارجی پیش بینی میکنند که بعد از رأی اعتماد و بعد از سفر شاه مذاکراتی انجام خواهد شد و احتمالاً راههای تفاهم بوجود خواهد آمد و بختیار هم مدعی است بدنبال تفاهم است و تا آنجا که گفته است حاضر است جای خود را به مخالفین بدهد. (از قول اطلاعات ۲۳ دی ۵۷)

مهدی بازرگان گفته است: شاپور بختیار تقبل کرده است که به

مجرد تشکیل دولت موقت جمهوری اسلامی از کار کناره گیری کند. (از قول اطلاعات ۱۰ بهمن ۵۷)

شایعه استعفاى بختيار گاهى بقدرى قوت ميگرفته كه سپهبد بدره اى تلفنى از آقاى قره باغى صحت و سقم آنرا پرسیده و تيمسار تكذيب کرده اند. (از قول خود تيمسار)

آقاى بازرگان در مصاحبه مطبوعاتى گفته است عاقلانه ترين راه بختيار استعفا است و بختيار را آنطور كه من مى شناسم مطمئنم در برابر خواست ملت استعفا خواهد داد. (از قول اطلاعات ۴ بهمن ۵۷)

وقتى كه بختيار خواست شخصاً به ملاقات خمينى به پاریس برود چون ملاقات وى مشروط به استعفا شده بود، باز خبر كناره گيرى آقاى بختيار تشديد گرديد. (از قول خود تيمسار)

خبر استعفاى نخست وزير هميشه بعد از ملاقات هاى وى با جبهه مخالفين قوت ميگيرد و بنظر ميرسد در مذاكرات نخست وزير با مخالفين بحث درباره استعفاى ايشان است (از قول سپهبد مقدم).

در حدود ۱۰ بهمن ۵۷ بختيار به استعفا رضايست داد و متن استعفا نامه را با خط خودش نوشت و به امير انتظام داد كه براى مهندس بازرگان به مدرسه رفاه ببرد (از قول امير انتظام در زندان بنقل از اطلاعات ۱۸ بهمن ۱۳۵۸)

ارتشبد عباس قره باغى بدنبال اين سلسله باصطلاح مستندات بلافاصله جلسه ملاقات سبحابى و امير انتظام (در تاريخ ۲۰ بهمن ۵۷) با نخست وزير و با حضور خود ايشان و سپهبد مقدم را شرح ميدهد كه ضمن آن آقاى سبحابى و امير انتظام با تكيه بر اينكه بازرگان از طرف خمينى (در ۱۶ بهمن) به نخست وزيرى منصوب شده به بختيار اصرار ميكنند كه استعفا كند و بختيار در جواب اظهار ميكنند.

من نخست وزير قانونى هستم و مجلس شوراى ملى و مجلس سنا بمن رأى اعتماد داده اند و فرمان نخست وزيرى خود را مانند دكتر

مصدق و سایرین ازدست شاه گرفته ام و استعفا نمی کنم. (صفحه ۳۱۷ کتاب)

بطوریکه ملاحظه میکنید از مستندات ردیف یک ارتشبد قره باغی در باره موضوع استعفای دکتر بختیار که فقط شایعات روزنامه های مخالف است، چیزی باقی نمی ماند. پس آنچه میماند اظهارات شما است. آنطور که او نقل می کند.

ارتشبد قره باغی در شرح وقایع روز ۲۲ بهمن مینویسد که بعد از تصمیم دعوت فرماندهان ارتش از طرف ایشان، شما مهندس جفرودی به او تلفن زده اید و درباره جلسه بعد از ظهر صحبت کرده اید.
در صفحه ۴۴۱ مینویسد:

"در این موقع تلفن زنگ زد، آقای مهندس جفرودی بود که اظهار داشت: آقای نخست وزیر الان تلفن کردند. و قرار شد آن جلسه ای که قرار بود با حضور ایشان و آقای مهندس بازرگان و تیمسار تشکیل شود امروز ساعت ۴ بعد از ظهر در منزل من تشکیل گردد."

بنا به نوشته ارتشبد قره باغی پیشنهاد و قرار "آن جلسه" چند روز پیش از آن در ملاقاتی که شما به وساطت مهندس محسن فروغی با او داشته اید گذاشته که شما به وساطت مهندس محسن فروغی با او داشته اید گذاشته شده است در باره این ملاقات در صفحه ۳۲۳ مینویسد:

"... آقای مهندس محسن فروغی سناتور اسبق و وزیر فرهنگ و هنر کابینه آقای شریف امامی بمن تلفن زده و اظهار نمود آقای مهندس کاظم جفرودی سناتور سابق میخواهد تیمسار را ملاقات نماید ولی چون با شما آشنائی ندارد از من خواهش کرده است که وقتی بگیرم تا باهم بیائیم به دیدن تیمسار. سپس در ادامه مطلب می افزاید:

... آقای مهندس جفرودی در ادامه صحبت ها یش مطالبی در باره لزوم برقراری آرامش در کشور و پیدا کردن راه حلی برای مشکلات موجود بیان کرد و سپس به ارتباط و نزدیکی خودش با نخست وزیر

اشاره نمود و اضافه کرد من با هردو نفر آقایان مهندس بازرگان و دکتر بختیار از خیلی قدیم دوست صمیمی بوده و میتوانم بین این دو نفر که خود از سالیان دراز با هم دوستی صمیمانه دارند راه حلی پیدا کنم و آماده هستم برای این منظور یک جلسه ملاقات بین آقای دکتر بختیار و آقای مهندس بازرگان ترتیب بدهم، آمده ام خواهش کنم که تیمسار هم در این جلسه حضور داشته باشید مسلماً نتیجه ای به نفع کشور گرفته خواهد شد.

به این ترتیب ملاحظه میکنید که شهادت شما برای روشن شدن واقعیت امر نهایت اهمیت را دارد. در نتیجه خواهش ما از شما این است که چگونگی این ملاقات و پیشنهاد و جزئیات و تاریخ آنرا چون ارتشبد قره باغی تاریخ ذکر نمی کند بیان بفرمائید.

مهندس جفرودی:

من متأسفم که ارتشبد قره باغی بدون کسب اجازه از من در کتاب "حقایق درباره ایران" از من اسم برده است و متأسفم که اصولاً چنین کتابی منتشر کرده است. گاهی بین من و ایشان در مجالس خصوصی صرفاً بعنوان بحثی میشد که در حال حاضر بهیچ وجه مصلحت نیست که بسیاری از اسرار جریانات سال ۱۳۵۷ منتشر بشود نظر من این بود که کسانی که یا در مسیر جریانات بوده اند و یا با ارتباط هائی که داشتند از آن جریانات اطلاعات مرتبى داشته اند بهتر اینست که خاطرات خود را بنویسند و در جای امنی نگه دارند. ولی تیمسار قره باغی اهمیت این موضوع را نادیده گرفته است و به دلائل وجدانی که مربوط به شخص خودشان است دست به انتشار این کتاب زده اند. چون متأسفانه اسمی هم از من برده اند مرا علیرغم میل و امیدارند که فقط در جواب سؤال منجز شما به قسمتی از حقایق که مربوط به روزهای اول تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ است اشاره کنم.

ملاقات من با ارتشبد قره باغی که تاریخ آنرا سؤال کردید روز

جمعه ۱۳ بهمن ۱۳۵۷ ساعت ده صبح بود این را از حافظه نمی گویم بلکه براساس یادداشت هایم می گویم. زیرا من از همه آن وقایع یادداشت روزانه دارم ولی این ملاقات مسبوق به سابقه ای است که برای روشن شدن موضوع باید به آن اشاره کنم.

اولاً باید یادآوری کنم که من از اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ بخاطر احساسی که از نزدیک شدن خطر سقوط مملکت داشتم بطور مستمر برای پیدا کردن راه حل مشکلات بسهم خودم فعالیت میکردم. باین منظور جلسات متعددی با عده ای از علاقمندان به مملکت در خانه ام یا محل کارم داشتیم که در بعضی از آنها آقای دکتر علی امینی که خوشبختانه هنوز در قید حیات هستند و مرحوم عبدالله انتظام شرکت داشتند.

بعد از تشکیل دولت بختیار با توجه به اوضاع آشفته مملکت و تشدید بحران نگرانی من عمیق تر شد تصمیم گرفتم بسهم خودم آنچه در توانائی دارم برای نجات مملکت انجام بدهم چون دکتر بختیار و مهندس بازرگان هر دو را خوب می شناختم ب فکر افتادم که برای حل مشکلات، آنها را باهم روبرو کنم. به هر دو پیشنهاد کردم که یکدیگر را ملاقات کنند. هر دو قبول کردند و بعد از گفتگوهای قرار شد ملاقات در منزل یکی از رجال معمر خوشنام که مورد احترام عموم و هر دو آنها بود و به ملاحظاتی نمیتوانم اسمش را بگویم انجام گیرد. قرار برای روز سه شنبه ۳ بهمن ماه ساعت ۳ بعد از ظهر گذاشته شد من بازرگان را از خانه اش برداشتم رفتیم منزل آن آقا. دکتر بختیار هم سرساعت آمد ۴ نفر بیشتر نبودیم دکتر بختیار مهندس بازرگان آقای صاحبخانه و من.

آقای صاحبخانه به اوضاع اشاره کرد و گفت مملکت در آستانه سقوط است. اگر شما در این ایام یک همت عالی سیاسی نشان ندهید، مملکت از دست خواهد رفت. با تقاضای آقای نخست وزیر و آقای بازرگان ما دو نفر آنها را تنها گذاشتیم و آنها مدت یک ساعت با هم مذاکره کردند. طبق قرار بعد از یک ساعت ما به آنها پیوستیم. بازرگان

گفت شاپور و من باهم نسبت به اوضاع آشفته مملکت تفاهم داریم ولی درباره راه حل توافق نداریم. بختیار هم عین همین کلام یعنی وجود تفاهم در باره اوضاع مملکت و عدم توافق نسبت به راه حل را تکرار کرد و گفت بازرگان به من میگوید تو استعفا کن زیرا خمینی دولت مرا قبول ندارد ما یک دولت تشکیل میدهیم تو بیا توی دولت من. ولی من به او میگویم که دولت من قانونی است من حاضرم وزارتخانه را به تو بدهم بازرگان میگوید نه خمینی قبول نخواهد کرد. ما یعنی آقای صاحبخانه و من دخالت کردیم و بعد از مدتی بحث بازرگان آمادگی پیدا کرد ولی گفت دولت بختیار از مجلس رستاخیزی رأی گرفته است آنرا چه کنیم؟ من گفتم آقای بازرگان شما وارد دولت بشوید و شورای سلطنت بلافاصله به پیشنهاد دولت مجلسین را منحل کند آنوقت دستتان باز میشود بازرگان به فکر فرورفت.

آقای صاحبخانه هم دنباله پیشنهاد مرا گرفت. بازرگان میگفت این پیشنهاد معقولی است ولی به دلائل مختلف عملی نیست. ساعت ۶ آقای نخست وزیر چون جلسه هیأت وزیران داشت، رفت و گفت فلاتکس ترتیب جلسه بعد را میدهد که دوباره در این زمینه صحبت کنیم بعد از این جلسه من همچنان بطور جدی دنبال این فکر بودم. فکر کردم به طرفین پیشنهاد کنم در ملاقات آینده آنها نظامی ها هم باشند. باین منظور تماس هائی با سران مؤثر ارتش گرفتم که بعضی از کسانی که در این ملاقات ها همراه من بودند خوشبختانه هنوز در قید حیات هستند. بعد از ورود خمینی در ۱۲ بهمن ۵۷ و دیدن استقبال عظیم مردم از او نگرانی من شدت گرفت. همان روز پنجشنبه ۱۲ بهمن پیش مهندس محسن فروغی رفتم و از او خواستم که باتفاق دیداری از ارتشبد قره باغی بکنیم. من ارتشبد قره باغی را می شناختم و او هم مرا می شناخت ولی بخصوص میخواستم شخص ثالثی هم باشد.

فروغی به قره باغی تلفن زد و گفت که من و جفرودی میخواهیم

شما را ببینیم. قره باغی گفت اگر شما تنها می آید هر وقت خواستید شمارا می بینم ولی اگر آقای جفرودی هم می آید باید سپهبد مقدم هم حضور داشته باشد. قرار برای روز بعد، جمعه ۱۳ بهمن، ساعت ده صبح گذاشته شد. در این ملاقات که حدود چهار ساعت و نیم طول کشید من تمام مطالعات و نظراتم را درباره نقشه هائی که علیه ارتش و نیروهای انتظامی ایران وجود داشت اظهار کردم و تیمسار قره باغی اظهارات مرا یاد داشت میکرد. در این جلسه سعی کردم به تیمساران قره باغی و مقدم ثابت کنم که اگر غائله ای روی بدهد خطر عمده متوجه ارتش و نیروهای انتظامی که ضامن حفظ و بقای مملکت هستند خواهد بود تیمسار قره باغی گفت که این مطالب را به اطلاع آقای نخست وزیر و همچنین با ارتباطاتی که دارد به عرض اعلیحضرت خواهد رساند.

این موضوع مهم مطرح شده در ملاقات ما را متأسفانه تیمسار قره باغی در کتاب به سکوت برگزار کرده است.

سه روز بعد یعنی روز دوشنبه ۱۶ بهمن من تلفنی به تیمسار ارتشبد قره باغی پیشنهاد کردم که در جلسه ملاقات بین آقای نخست وزیر و مهندس بازرگان ایشان وعده ای از امرای ارتش هم شرکت کنند و گفتم که اگر با این امر موافق باشند روز و ساعت تشکیل جلسه را با اطلاع ایشان خواهم رساند. ایشان در جواب موافقت کردند و گفتند فقط با تیمسار سپهبد مقدم خواهند آمد.

بعد در مذاکره با آقای نخست وزیر و آقای مهندس بازرگان به اطلاع آنها رساندم که تیمسار قره باغی و تیمسار مقدم هم در جلسه آنها شرکت خواهند کرد. ساعت و تاریخ جلسه ساعت دو و نیم بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ و محل آن در منزل من تعیین شد.

س - آقای جفرودی بفرمائید آیا صحبتی از استعفای دکتر بختیار

بود؟

ج - بهیچ وجه. موضوع ملاقات، صحبت در باره تشکیل یک دولت

ائتلافی بود و لاغیر تاریخ ملاقات را هم برای یکشنبه ۲۲ بهمن تعیین کرده بودیم برای اینکه از تحولات بعدی نمیتوانستیم با خبر باشیم و نمیدانستیم که یکشنبه چه اتفاقاتی خواهد افتاد.

س - ارتشبد قره باغی مینویسد که شما قبل از ظهر شنبه ۲۱ بهمن تلفن کرده اید و محل ملاقات منزل خودتان را به ایشان اطلاع داده اید و بعد صبح روز یکشنبه ۲۲ بهمن در حدود ساعت ۱۰ تلفنی ساعت ملاقات را که میگویند ۴ بعد از ظهر بوده به اطلاع ایشان رسانده اید.

ج - من تاریخ و ساعت و محل ملاقات را روز پنجشنبه ۱۹ بهمن ماه به اطلاع ارتشبد قره باغی رساندم. قرار منزل من روز ۲۲ بهمن و ساعت ۲،۵ بعد از ظهر بود نه ۴ بعد از ظهر اینجا باید بگویم که من تلفن اختصاصی تیمسار را داشتم و او هم تلفن اختصاصی مرا داشت در نتیجه تماس آسان بود. ولی برای روشن شدن موضوع باید به وقایع روز یکشنبه ۲۲ بهمن ۵۷ اشاره ای بکنم.

یکشنبه ۲۲ بهمن من از صبح خیلی زود بیدار بودم. با نخست وزیر و مهندس بازرگان تلفنی صحبت کرده بودم. از دستوربختیار دائر بر بمباران مسلسل سازی مطلع و نگران تلفات انسانی آن بودم.

یک ربع به ساعت ۸ صبح مانده با تیمسار ارتشبد قره باغی تماس گرفتم. گفتم که نگران بمباران مسلسل سازی هستم. ارتشبد قره باغی در جواب گفت آقای نخست وزیر دستور بمباران داده است ولی من نمیتوانم مسئولیت این کار را بعهده بگیرم. بهر حال امرای ارتش را برای یک جلسه فوری دعوت کرده ام که بیایند تکلیف ارتش را روشن کنیم. پرسیدم منظورتان از امرای ارتش چه کسانی است؟ از چند نفر مثل ربیعی و بدره ای و مقدم و خسروداد اسم برد.

من رفتم به محل کارم. حدود ساعت هشت و نیم تلفن کردم به دکتر بختیار گفتم آقای نخست وزیر از رئیس ستادتان خبر دارید؟ گفت نه ولی قرار است ساعت ۹ بیاید اینجا گفتم نخواهد آمد. پرسید مگر

اطلاعی دارید؟ گفتم نه ولی با رئیس ستادتان زود تماس بگیرید بعد به رئیس دفترم گفتم که هر ساعت برود اطراف نخست وزیری و وضع را ببیند و بیاید بمن بگوید. از ساعت ۹ میرفت و میآمد و میگفت سنگرها مرتباً به نخست وزیری نزدیک میشود. امروز سه دفعه با آقای نخست وزیر تماس گرفتم هر بار گفتم من رئیس ستادم را پیدا نمی کنم.

ساعت ده و بیست و پنج دقیقه ارتشبد قره باغی تلفن زد و گفت کار ما تمام شد. من یک خواهش دارم مرا با بازرگان در تماس بگذارید. گفتم من در صورتی میتوانم شما را با بازرگان در تماس بگذارم که بدانم کار شما چه کاری بوده که تمام شده و تنها میتوانم تلفن شما را به بازرگان بدهم. گفت بله تلفن اختصاصی مرا به او بدهید. گفتم من وقتی این کار را میکنم که شما بگوئید چه تصمیمی گرفته اید.

ارتشبد قره باغی چند لحظه مکث کرد بعد گفت ما تصمیم به بیطرفی گرفته ایم. من دستور داده ام سربازها را از خیابان ها جمع کنند. گفتم تیمسار میدانید چه میکنید؟ فوری مطلب را با اطلاع نخست وزیر برسانید. با این ترتیب نخست وزیر و تمام کسانی که در نخست وزیری هستند کشته میشوند. شما مسئول جان آنها هستید. من تا مطمئن نشوم که موضوع را به نخست وزیر اطلاع داده اید کاری برای تماس شما با بازرگان نمی کنم. گوشی را که گذاشتم ساعت ده و نیم بود به دکتر بختیار تلفن زدم پرسیدم از رئیس ستاد اطلاعی دارید؟ گفت نه هنوز. گفتم خواهش میکنم زود رئیس ستاد را پیدا کنید. مثل اینکه تصمیماتی گرفته اند.

چون قرار بود به نخست وزیری بروم که باتفاق نخست وزیر به منزل من برویم حدود ساعت یازده و نیم دوباره تلفن زدم و گفتم آقای نخست وزیر اینها سنگرها را مرتباً جلو می آورند و طوری به نخست وزیری نزدیک شده اند که من نمیتوانم پیش شما بیایم. فکری بکنید. بختیار گفت قره باغی تماس گرفته است شما بروید منزل ما هم میآئیم

آنجا.

من تلفن زدم به بازرگان پرسیدم چه خبر؟ گفت مردم اسلحه زیادی بدست آورده اند گفتم قره باغی می خواهد با تو تماس بگیرد من موافقت نکردم چون مطلبش را نمی دانستم اما تو اگر میخواهی با او تماس بگیر. گفت فکر نمی کنم ضرورتی داشته باشد. حدس من اینست که بازرگان هنوز نمیدانست که تصمیم، بیطرفی ارتش است. گفت من طبق قرار سر ساعت دونیم منزل شما میآیم. من و یدالله سبحانی و امیر انتظام می آئیم. من مجدداً با قره باغی تماس گرفتم، گفتم بعد از ناهار که تشریف می آورید؟ پرسید آقایان کی می آیند؟ گفتم سر ساعت دونیم بعد از ظهر. گفت من هم خدمت میرسم.

من رفتم منزل حدود ساعت ۲ مهندس بازرگان و یدالله سبحانی و عباس امیر انتظام رسیدند. جمعیت زیادی با اتوبوس و کامیون دنبال آنها آمده بودند دم در منزل اجتماع کرده بودند و شعار میدادند. به بازرگان گفتم با این ترتیب که کسی نمی تواند بیاید. باید مردم را متفرق کنید. عاقبت سبحانی رفت روی چهارپایه نطقی کرد و گفت مردم ما ملاقات مهمی داریم باید متفرق بشوید تا بشود جلسه را ترتیب داد. مردم رفتند. من فوری به ارتشبد قره باغی تلفن زدم که اینجا شلوغ است حتماً با لباس شخصی بیائید.

قره باغی و مقدم با عده ای گارد محافظ با لباس شخصی ساعت دو و نیم بعد از ظهر در منزل من بودند.

اینجا باید بگویم که به خلاف آنچه تیمسار قره باغی نوشته اند من موقع ورود ایشان به هیچ وجه مطلبی در باره استعفای نخست وزیر به ایشان نگفته ام و اظهارات ایشان در مورد اینکه من گفته ام نخست وزیر استعفا داده یا میخواهد استعفا بدهد بر خلاف واقع است و من این موضوع را جداً تکذیب میکنم. یک ربع بعد یعنی ساعت سه و ربع کم دکتر بختیار تلفن زدو گفت که ما نتوانستیم آنجا بیائیم ولسی من هر